

هدف و فائده علوم فلسفی

دکتر سیدجعفر سجادی معلم دانشکده ادبیات تهران

الفلسفة هي العلم باحوال اعيان الموجودات على ماهي في نفس الامر بقدر الطاقة البشرية

علم واطلاع و آگاهی از حقایق اشیاء و جهان هستی بدان نحو و مرتبه از هستی که در واقع و نفس الامر دارند فلسفه نامیده شده است با تمام ایرادات و اشکالات که بر این تعریف قدیمی وارد است تا اکنون هم بقوت خود باقی است تعاریف دیگری هم که فلاسفه دیگر اسلامی و غیر اسلامی برای فلسفه کرده اند گذشته از آنکه مطرد و منمکس نمی باشند وجه ناقص همین تعریف است .

چنانکه تعریف فوق را که بالنسبه تعریفی جامع و مانع است مورد توجه و دقت قرار دهیم بسیاری از ایرادات که بعدها بر اساس علوم فلسفی وارد کرده اند خود به خود منقذی میشود . و با بررسی تعاریف دیگری مانند «الفلسفة هي العلم بحقایق الامور» یا «الفلسفة سيرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العین» یا «الفلسفة هي العلم بالوجود من حيث هو وجود» یا «تكميل الانسان في جهة الفضل والعمل» بسیاری از ایرادات و نقوض وارده که بطور قطع ناشی از عدم دقت و توجه است مرتفع خواهد شد و هیچ گونه فتوری و نقصانی در ارزش واقعی فلسفه ایجاد نشده است و اشکالاتیکه در طول تاریخ وارد کرده اند ناشی از جهل و نادانی بفلسفه بوده است . چنانکه در قرون اخیر و اعصار علم ترقی و تشعب علوم و فنون را موجب از بین رفتن کلیت و بلکه اساس فلسفه دانسته اند ، این گونه نظریات بطور قطع دور از واقعیت و سطحی است و شاید ناشی از حس تجدد خواهی بیش از حد باشد .

نظریه تعاریف فوق و مخصوصاً تعریف قدیمی مذکور هیچ يك از علوم با تمام ترقیات و پیشرفتهائی که کرده اند این وظیفه مهم را که بررسی و علم به حقایق اشیاء آنطور که فی نفس الامر میباشند انجام نمیدهند زیرا فلسفه چگونگی و خواص ظاهری و ارزش مادی اشیا را مورد مذاقه و بحث قرار نمیدهد و اصولاً در مرحله اول توجهی بدان ندارد .

آنچه مورد بحث و تحقیق فلسفه است بحث از چرایی و تعیین ارزش واقعی اشیاء است بدان ترتیب که فی حد ذاته و نفس الامر موجودند و حال آنکه علوم کاردیگری را انجام می دهند .

انشاب علوم دیگری مانند ریاضیات ، روانشناسی و علوم طبیعی و فیزیکی اگر بتوان آنرا انشباب نا امید هیچ گونه خلل و فتوری در ارزش فلسفه ایجاد نکرده است و نخواهد کرد چنانکه در آکادمی فلسفی افلاطون بحث در ریاضیات و خواص اعداد و اشکال هندسی و حل قضایا و مسائل ریاضی مبحث جداگانه از بحث فلسفی آن بوده است .

اگر فلسفه در بحث از ریاضیات عنوان شده است نه از جهت نوع حل اشکال هندسی و مسائل دیگر ریاضیات است بلکه بحث آن کلی تر و جامتر و وسیعتر است ، و در مبحث طبیعیات از لحاظ فلسفی خواص و آثار اجسام مورد بحث و گفتگو نیست و بدین جهت نمیتوان گفت . اکنون که علوم طبیعی بنحو مثبت مورد توجه و بحث و عمل است از لحاظ فلسفی فاقد ارزش است زیرا در فلسفه بحث از چرایی و مرحله ثبوت آن که ماده چیست و مبدأ آن چیست و چگونه و برای چه آفریده شده است میشود نه خواص و نحوه استفاده بشر از آن در زندگی روزمره . بحث در این است که غرض از خلقت جهان چیست این جهان مادی و اسرار و رموز آفرینش چه بوده و بدین ترتیب بحث فلسفه در مراحل و مدارج فوق علوم است .

اگر در علم روانشناسی بحث از عوارض خارجی روان میشود و نتایج حاصله از آن بررسیهای آثار روانی را در تعلیم و تربیت مورد افاده و استفاده قرار میدهند و استفاده های عملی بسیاری از آن بر میگیرند جوابگوی این پرسش نتواند بود که روح چیست و چه نوع مخلوقی است ، مجرد است ، مادی است ، از چه عالمی است پس از تلاش و تفرق اجزاء مادی بدن به چه صورت در میآید ، جاوید است یا فانی است پاسخ گوی بدین سؤالات باید فلسفه باشد نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بحث در این نباید کرد که فلسفه هم نتوانسته است بدین گونه سؤالات پاسخ گوید شاید روزی بتواند . آنچه مسلم است این سؤالات میشود و در ضمیر هر فردی متمکن است و علمی که اینگونه سؤالات را بررسی میکند فلسفه است .

چنانکه مشاهده میشود بعضی از فلاسفه مسائل اخلاق عملی و یا سیاست کشورداری را پس از رسیدگی کردن جنبه های کلی و عمومی آن مورد بحث قرار داده اند و وارد جزئیات شده اند و پس از بحث کلی در اشکال حکومتات بشری از جنبه های مصالح و مفاسد ناشیه از آنها کرده اند مسائل جزئی را مورد دقت قرار داده اند بدان جهت است که خواسته اند نتایج حاصله از افکار فلسفی خود را با واقعیت های خارجی تطبیق دهند و اگر که بحث آنها در مسائل کلی است از لحاظ بررسی علل و معلول و روابط آنها بنحو منظم فلسفی .

مسأله اینکه با ترقی و تکامل و تشعب علوم و پدید آمدن علوم جدید فلسفه دیگر اسمی است بی مسمی و علوم یکی پس از دیگری از تحت عنوان کلی فلسفه خارج شده اند افسانه و داستانی بیش نیست زیرا فلسفه در اساس با علوم جزئی متفاوت بوده است البته نه تفاوت تباین و خرد ، علم و دانش مستقل بوده است و فلسفه مجموع علوم نبوده است تا آنکه با تشعب

و تخصص از زیر عنوان کلی فلسفه خارج شده باشد. عنوان اینکه فلسفه از زمان باستان شامل علوم عصر بوده است اگر عنوان شمول کلی و سعی باشد بدین معنی که هلاکلی و روابط علی و معلولی آنها را بررسی میکرده است درست است و هنوز هم همین وظیفه را انجام میدهد و اگر منظور اینست که بحث در مسائل علوم بطور جزئی و از نظر خواص و عوارض خارجی جزء جزء مورد بحث بوده است چنین نبوده است و بلکه فلسفه عبارت از مجموعه افکار و آراء کلی عالی در مراتب فوق علوم و در مورد حقایق موجودات علمی ماهی فی نفس الامر بوده است نهایتاً به یک نفر فیلسوف نمیتواند در تفلسف محض خود باقی بماند و با ماده خارجی و ظواهر اشیاء و جهان خارج از حد فکرو اندیشه سروکاری نداشته باشد و بدینجهت در مقابل واقعیت های خارجی واقع شده است و سعی کرده است افکار و آراء خود را با خارج منطبق کند.

آیا مفهوم از فلسفه جز این است که اشیاء را از نظر چرایی و ماهوی بررسی میکنند بیان افلاطون مبنی بر آنکه آن کسان که ریاضی ندانند به آکادمی فلسفیش وارد نشوند همین سعی است که پس از آموختن منطق و پاره از علوم دیگر و آمادگی ذهنی برای ادراک تفکر فلسفی باید ریاضیات هم بدانند تا بدرستی به راه و روش استدلال و تفکر فلسفی آشنا شوند و بتوانند حقایق نفس الامری را بررسی نمایند.

در اینجا یک نوع سیری است که از باب تشبیه معقول به محسوس میتوان سپر صعودی نامید بر این اصل که علوم جزئی به ویژه منطق و ریاضیات در حکم نردبانی باشند برای صعود بطرف فلسفه و اذهان را آماده و مهیای ادراک مسائل فلسفی میکند و پس از بررسی لازم فلسفی و تشحیذ ذهن با بصیرت کامل تری بطرف علوم و بررسی مسائل جزئی میگراید.

ترتیب کار در تعلیمات قدیمی نیز همین امر را مسلج میدارد زیرا رویه و سپر قدمای بر این قرار گرفته بود که بدو بعنوان معلومات مقدمی و تهیه و آماده کردن ذهن بمنظور پذیرش مسائل مفصل فلسفی اصول منطقی و ریاضی را تعلیم و تعلم میکردند و در علوم طبیعی و ریاضی غور میکردند و با آمادگی زیاد تری متوجه علوم فلسفی و الهیات بمعنی اعم و امور عامه و بالاخره به بررسی وجود و علل و معلول میپرداختند و بدین طریق علوم جزئی تاحدی وسیله برای تشحیذ ذهن بمنظور دریافت مفصلات فلسفه بوده و این چنین شخصی در مراحل ابتدائی مسائل علمی را با دقت و نظر فیلسوفانه نمیتوانست بررسی کند و بعد از طی مراحل عالی و عادت دادن خود را با تفکر فلسفی و بررسی مسائل کلی و جستجو از علل و اسباب عالی با نظر عمیق تر و احاطه زیاد تر و فیلسوفانه مسائل علمی را بررسی میکند.

باز میتوان گفت فیلسوف از مواد خارجی و علوم جزئی الهام میگیرد لکن در مقام بحث فلسفی نظری بمسائل جزئی ندارد.

شاید بیان این مطلب زیاد ضروری نباشد که اساس معرفت و علم در بدو امر همان تأثرات حواس از مواد و حالات و عوارض خارجی است لکن در مراحل عالی به صورت عمومی و کلی بخود میگیرد و بدین نحو کلیه علوم جزئی در افکار و آراء فلسفی فیلسوف مؤثرند و اثر زیادی دارند چنانکه همه حوادث و اتفاقات ارضی و کاری دخالت دارند و دخالت داشتن مسائل جزئی

و حوادث مادی و غیر مادی و علوم متنوعه در پدید آمدن افکار و فرضیه‌های کلی فلسفی مانع از این نیست که فلسفه خود مستقل و قائم بذات باشد و باز با توجه به تعریف قدیمی مذکور که فلسفه بحث در حقایق موجودات است بدان ترتیب که در نفس الامر و واقع وجود دارند و خارج از حد قدرت و یا وجود و عدم انسانند، فلسفه شامل کلیه علوم میشود بنحویکی، سعی و شمول کلی و همین شمول کلی است که عده بدون تعمق تصور کرده‌اند فلسفه در قدیم عبارت از مجموعه علوم و دانشها بوده است و بعد علوم یکی پس از دیگری از تحت عنوان کلی فلسفی خارج شده‌اند و تنها چند مورد برای فلسفه باقی مانده است که همانا مجردات محض‌اند و اگر منکر آنها شویم اساس فلسفه یکبارہ و از گون میشود .

پس نموده شد که فلسفه بحث از علل اولیه و اسباب عالیه در مراحل عالیہ خود میکند و روابط علی و معلولی اشیا را بررسی میکند نه علل جزئیة در موارد خاص مستند به حواس را، گویانکه همین مسائل و روابط هم در حد خود از فلسفه خارج نیست .
برعکس آنچه توهم شده است ترقی و تکامل علوم و تشعب آنها موجب گسترش و توسعه دامنه فلسفه شده است و اساس و پایه فلسفه نه تنها سست نشده است بلکه محکم تر و استوارتر گردیده است .

چنانکه وقایع تاریخی از فلسفه آن وقایع و حوادث جدا شده است و فلسفه ریاضیات که همان راه و روش و استدلال حل قضایا و مسائل آن باشد بجز نفس اشکال و اعداد ریاضی است .

در اینجا است که فلسفه جنبه‌های عمومی تری پیدا کرده است و نه تنها علل و اسباب اولیه اشیا را بررسی میکند بلکه روابط میان تمام مسائل علمی را نیز با موضوعات آن معلوم میدارد . این هم نوعی از بررسی ثبوتی و چرایی اشیا است که همانطور که گفته فلسفه عملیه است نه بدان معنی که ارسطو از فلسفه عملیه میخواست (اخلاق - سیاست منزل و مدنیه)
آیا این مطلب درست است که فلسفه ارزش واقعی خود را از دست داده است و یا موضوعی برای آن نمانده است بطور قطع این مطلب با این قاطعیت درست نیست و بلکه برعکس با ترقی و تکامل علوم و پیداشدن مسائل جدید علمی موارد بحث‌های فلسفی افزایش یافته است و مجال بحث وسیع تر و زیاد تر شده است زیرا هیچ یک از علوم جوابگوی مسائل فلسفی و سوالات آن نمی باشند .

اگر مشاهده میکنیم که علوم در عصر حاضر به ترقیات شگفت انگیزی نائل آمده‌اند و توانسته‌اند امواج رادیومی را کشف نمایند و اشعه ماوراء بنفش را پیدا کنند و طرق استفاده و بهره برداری از مواهب و ذخایر طبیعت را بدست آورند هنوز این مسأله همچنان نامعلوم مانده است که حقیقت انوار و امواج چیست و علل و اسباب آنها چیست و آنها را چگونه میتوان خلق کرد و اگر علوم توانسته‌اند ماده حیات بخش ، روح و نفس را دریا بند هنوز این بحث در قوت خود باقی است که ماده چیست و علل واقعی حیات چیست و فرضاً که ماده حیات بخش را بتوان مصنوعاً ترکیب کرد باز هم جای بحث چرایی و ماهوی آن که عمده است باقی است در این جا مطلب دقیق تر و عمیق تر از آنست که بتوان بیان کرد .